

Consciousness, Rationality and Attitude Structure in Fertility Regimes: A Cognitive Approach to Childbearing

Hossein Mahmoudian¹, Mohammad Jalal Abbasi Shavazi²,
Hamidreza Hajihashemi^{3*}

Abstract

This study aims to offer a cognitive understanding of the fertility transition. In this regard, the changes in fertility behavior from pre-transitional to post-transitional fertility are explained in terms of consciousness, rationality, and attitude structure. To do this, we reviewed theories of fertility decline and their implications for consciousness and rationality as well as cognitive processes in the formation of beliefs and attitudes towards childbearing. The results show that at the final stages of the fertility transition, fertility behavior gradually becomes more conscious and the role of the cognitive element of rationality in the behavior increases. Along with fertility decline to the replacement level, the transition of the value of children and cultural changes increase the conflict between the value of the children and its competing values. Consequently, the structure of attitude towards fertility becomes problematic. The empirical findings of this research, in which 482 married women aged 15 to 39 were surveyed in the city of Tehran, showed that the feeling of ambivalence toward the first and second births (as one of the important properties of the attitude structure) is significantly more than that toward the third or higher-order births.

Keywords: Fertility transition, Childbearing, Child value, Attitude structure, Ambivalence, Rationality.

Received: 2021-11-15

Accepted: 2023-02-01

1. Associate Professor, Department of Demography, University of Tehran, Tehran, Iran; hmahmoud@ut.ac.ir
2. Professor, Department of Demography, University of Tehran, Tehran, Iran; and Visiting Fellow Professor, School of Demography, Australian National University, Canberra, Australia; mabbasi@ut.ac.ir
3. PhD Candidate in Demography, University of Tehran, Tehran, Iran (Corresponding Author); hr.hajihashemi@ut.ac.ir

DOI: <https://doi.org/10.22034/jpai.2023.542972.1206>

آگاهی، عقلانیت و ساختار نگرش در رژیم‌های باروری: رویکردی شناختی به فرزندآوری

حسین محمودیان^۱، محمدجلال عباسی شوازی^۲، حمیدرضا حاجی‌هاشمی^{۳*}

چکیده

این پژوهش قصد دارد درکی شناختی از گذار باروری ارائه دهد. در این راستا، تغییر رفتار باروری از جمعیت‌های پیشاگذار تا پساگذار از لحاظ سه عنصر آگاهی، عقلانیت و ساختار نگرش مورد بررسی قرار می‌گیرد. به همین منظور، نظریه‌های کاهش باروری و دلالت‌های آن برای آگاهی و عقلانیت و نیز فرایندهای شناختی در شکل‌گیری باورها و نگرش‌ها درباره فرزندآوری مورد مطالعه قرار گرفت. نتایج این پژوهش حاکی از آن است که در مراحل پایانی گذار باروری، به تدریج رفتار باروری آگاهانه‌تر می‌شود و نقش عناصر شناختی عقلانیت در پیش‌آیندهای رفتار باروری افزایش می‌یابد. همراه با کاهش باروری به سطح جانشینی، گذار ارزش فرزند و تغییرات فرهنگی سبب افزایش تعارض میان ارزش فرزند و ارزش‌های رقیب آن می‌شود و در نتیجه ساختار نگرش به فرزندآوری مسئله‌ساز خواهد شد. یافته‌های تجربی این تحقیق که با مطالعه ۴۸۲ زن ۳۹-۱۵ ساله همسر دار در شهر تهران به دست آمد نشان داد که احساس دوسوگرایی یا تردید به عنوان یکی از جنبه‌های مهم ساختار نگرش، درباره فرزندآوری اول و دوم در مقایسه با فرزندآوری مراتب بالاتر، به طور معناداری بیشتر است.

واژگان کلیدی: گذار باروری، فرزندآوری، ارزش فرزند، ساختار نگرش، دوسوگرایی، عقلانیت

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۲۴ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۱۱/۱۲

۱ دانشیار گروه جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ hmahmoud@ut.ac.ir

۲ استاد گروه جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران؛ و استاد مدعو، موسسه مطالعات جمعیتی، دانشگاه ملی

استرالیا، کانبرا، استرالیا؛ mabbasi@ut.ac.ir

۳ دانشجوی دکتری جمعیت‌شناسی، دانشگاه تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)؛ hr.hajhashemi@ut.ac.ir

DOI: <https://doi.org/10.22034/jpai.2023.542972.1206>

مقدمه و بیان مسئله

رژیم باروری کنترل‌شده زمانی ایجاد می‌شود که زوج‌ها رفتار باروری خود را براساس تعداد فرزندان که دارند تنظیم می‌کنند (Henry, 1961). از آنجا که حرکت از باروری طبیعی به باروری کنترل‌شده گذار باروری نامیده می‌شود، می‌توان گفت که باروری زوج‌ها در پیش از گذار، متأثر از تعداد فرزندان قبلی‌شان نیست اما بعد از گذار، به‌صورت تابعی از تعداد فرزند تعدیل می‌شود (van de Walle, 1992). پیمایش‌های باروری نشان داده است که در جوامع سنتی پرسش‌ها درباره اندازه مطلوب خانواده غالباً پاسخ‌های بی‌معنا در پی داشته، احتمالاً به این علت که پاسخگویان معتقد بودند تأثیرگذاری بر پیامد یک فرایند طبیعی، خارج از توان آن‌ها است (Caldwell, 1977). به بیان روشن، در چنین جوامعی زوج‌ها برای اندازه خانواده هدف‌گذاری نداشته‌اند (Knodel & van de Wall, 1986). اینکه زوج‌ها بتوانند رفتار باروری خود را با توجه به شمار فرزندان‌شان تنظیم کنند به‌معنای آن است که مفهوم اندازه مطلوب خانواده را به‌طور آگاهانه‌ای درک کرده و می‌توانند درباره اینکه قصد دارند در نهایت چه تعداد فرزند داشته باشند بیاندیشند. بنابراین، گذار باروری به تدریج زمانی آغاز می‌شود که زوج‌ها با درجاتی از تأمل آگاهانه^۱، به ارزش‌گذاری فرزند پردازند.

همان‌گونه که کوچک‌سازی خانواده^۲ پدیده‌ای برگشت‌ناپذیر است (Knodel & van de Wall, 1986)، ارزش‌گذاری آگاهانه فرزند نیز همواره در پیوند با باروری کنترل‌شده برجای می‌ماند، صرف‌نظر از آن‌که باروری تا چه سطحی کاهش خواهد یافت. تعریف رابطه آگاهی و ارزش‌گذاری فرزند در بستر مدرنیزاسیون به‌معنای آن نیست که افراد در جوامع سنتی ادراکی درباره ارزش فرزند ندارند، بلکه پایه‌گذار این فرضیه خواهد بود که در این جوامع ارزش‌گذاری به‌معنای یک فرایند شناختی تأملی که به جنبه‌های مثبت و منفی هرچیز می‌پردازد، در مورد

1 Conscious Deliberation
2 Family Limitation

فرزند کارکرد ضروری ندارد. این فرضیه به ما کمک خواهد کرد که گذار باروری را به‌مثابه گذار ارزش فرزند در نظر گیریم و سپس رفتار متفاوت باروری در مراحل مختلف گذار را در فرایندهای شناختی مرتبط با ارزش فرزند جستجو کنیم.

گذار ارزش فرزند همراه با پیشرفت مدرنیزاسیون و پیامدهای فرهنگی آن از قبیل تغییر نیازها و ارزش‌ها می‌تواند در ایجاد رژیم‌های باروری مختلف نقش تعیین‌کننده داشته باشد. با توجه به اهمیت نگرش‌ها، هنجارها و به‌طورکلی فرایندهای شناختی در ارزش‌گذاری فرزند و ارزش‌های رقیب آن، قصد داریم به این مسئله پردازیم که چگونه می‌توان با رویکرد شناختی، زمینه را برای بازتعریف نظری رژیم‌های باروری حاکم بر جمعیت‌های پیشاگذار، در حال گذار و پساگذار فراهم ساخت. برای رسیدن به این هدف، رابطه باروری با سه مفهوم آگاهی، عقلانیت و ساختار نگرش را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

از اواسط قرن بیستم، در بسیاری از پژوهش‌های جمعیت‌شناختی که در حوزه باروری انجام شده، می‌توان دلالت‌های مختلفی را برای موضوع آگاهی در رفتار باروری پیدا کرد. در این زمینه، عمده‌ترین اختلاف نظرها، میان پژوهش‌های مبتنی بر مدل‌های اقتصادی و تحقیقات برآمده از پیمایش‌های باروری است. ما در این مقاله، نخست به بررسی این دیدگاه‌ها می‌پردازیم. سپس تلاش می‌کنیم با استفاده از رویکردی شناختی به مفهوم باروری و کنترل مولید، نشان دهیم که چگونه رژیم باروری طبیعی می‌تواند مستقل از رفتار آگاهانه باروری به‌وجود آید. در ادامه، این رویکرد بستری خواهد بود تا به پرسش‌های زیر پردازیم:

- باروری چگونه می‌تواند به حوزه آگاهی وارد شود؟
- سطح و روند آگاهی مربوط به باروری می‌تواند تحت تأثیر چه عواملی قرار گیرد؟
- سطوح مختلف آگاهی مربوط به باروری چه دلالت‌هایی بر نگرش به فرزندآوری دارد؟

ادبیات نظری و تجربی

۱) دیدگاه‌های مختلف درباره مسئله آگاهی در رفتار باروری

رویکرد اصلی در اقتصاد باروری تحت تأثیر دیدگاه‌های لیبنشتاین^۱ (۱۹۵۷) و بکر^۲ (۱۹۶۰) و بر نظریه رفتار مصرف‌کننده استوار است. این رویکرد، با تأکید بر دو عامل درآمد و قیمت، تلاش می‌کند به لحاظ تجربی فاصله خود را از حوزه تمایلات باروری و به تبع آن، رفتار باروری آگاهانه حفظ کند. پس از آن، به تدریج، تعدیل‌هایی در تبیین‌های اقتصادی باروری به وجود آمد که از تأثیرگذارترین آن‌ها می‌توان به دیدگاه ایسترلین^۳ اشاره کرد. چارچوب نظری ایسترلین به سه دلیل می‌تواند موضوع رفتار باروری آگاهانه را پیش کشد: نخست اینکه بر توجه بیشتر به نقش ترجیحات در نظریه‌های اقتصادی باروری تأکید می‌کند؛ دوم و مهم‌تر اینکه به محدوده زمانی مورد مطالعه وسعت بیشتری می‌بخشد تا آن‌جا که بتواند انتقال جمعیتی و تفاوت‌های باروری پیشامدن را نیز مورد تحلیل قرار دهد؛ سوم و از همه مهم‌تر، اهمیتی است که برای نقش بازماندگی کودکان در تعیین تقاضای فرزند در نظر می‌گیرد به طوری که چشم‌انداز خانوار درباره بازماندگی فرزند می‌تواند مستقل از ذائقه‌ها، قیمت‌ها و درآمد، بر رفتار باروری تأثیرگذار باشد (Easterlin, 1975). از این سه، استنباط می‌شود که چارچوب عرضه و تقاضای ایسترلین مستعد آن است که زوجها را حتی در دوره پیشاگذار به صورت کنش‌گرهایی نشان دهد که می‌توانند متناسب با ترجیحات و نیز آینده‌نگری درباره بقای فرزندان، تمایلات باروری‌شان را شکل دهند. تحلیل رفتار باروری بر بستر چنین عقلانیتی متضمن آن است که در جوامع سنتی تأمل آگاهانه زوجها در شکل‌گیری تقاضای فرزند نقش داشته است.

1 Leibenstein

2 Becker

3 Easterlin

در همین زمینه، بونگارت^۱ (۱۹۹۳) نیز برآوردی از باروریِ خواسته به‌دست می‌آورد و آن را به‌عنوان متغیر تقاضای فرزند در نظر می‌گیرد. او بر این باور است که مرگ‌ومیر به‌وقوع پیوسته و مورد انتظار فرزندان، هر دو، بر این متغیر تأثیر مثبت می‌گذارد به‌نحوی که در یک سطح معین از اندازه مطلوب خانواده، افزایش مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان به باروری خواسته بیشتری می‌انجامد. باین‌حال، دو تفاوت میان چارچوب تحلیلی بونگارت و ایسترلین قابل مشاهده است. نخست اینکه بونگارت تحلیل خود را برای وضعیت مازاد عرضه ارائه می‌دهد و بیان می‌کند که حتی در شرایط کلی مازاد تقاضا نیز می‌توان زوج‌هایی را یافت که با مازاد عرضه فرزند مواجه‌اند. دوم اینکه بونگارت فرض می‌کند مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان بر تقاضای فرزند تأثیرگذار است درحالی که ایسترلین این تأثیرگذاری را بر عرضه فرزند می‌داند. تفاوت دوم از آن ناشی می‌شود که بونگارت از باروری کل و ایسترلین از فرزندان بازمانده به‌عنوان متغیر وابسته نام می‌برند. چارچوب ایسترلین رفتار فرزندآوری را به‌واسطه میزان بازماندگی نوزادان و کودکان، به تقاضای فرزند پیوند می‌زند، اما از آنجا که تقاضای فرزند را معادل اندازه مطلوب خانواده می‌داند، در عمل تأثیر مرگ‌ومیر بر تقاضای فرزند را نشان نمی‌دهد. در مقابل، چارچوب بونگارت به‌دلیل آنکه باروری خواسته را جایگزین تقاضای فرزند می‌کند با صراحت بیشتری رابطه میان مرگ‌ومیر کودکان و باروری را مورد تأیید قرار می‌دهد. باین‌اوصاف، بونگارت قصد دارد به کمک چارچوب عرضه و تقاضا به مطالعه باروری خواسته و ناخواسته بپردازد، بنابراین قلمرو تحلیل خود را به وضعیت مازاد عرضه معطوف می‌کند زیرا در وضعیت مازاد تقاضا تفکیک باروری به خواسته و ناخواسته بی‌معنا است. بنابراین، چارچوب مفهومی بونگارت نمی‌تواند دلالت‌های تجربی زیادی برای جمعیت‌های پیشاگذار داشته باشد اما به لحاظ نظری، رابطه مرگ‌ومیر با تمایلات باروری در این جمعیت‌ها را رد نمی‌کند.

از دیدگاه بکر (۱۹۷۶) رویکرد اقتصادی فرض نمی‌کند که تصمیم‌گیرندگان لزوماً از تلاش‌های خود برای بیشینه‌سازی منافع آگاهی داشته باشند یا بتوانند به‌نحوی عمیق و پرمحتوا دلایلی را برای الگوهای نظام‌مند در رفتارشان بیان کنند. در همین راستا، بکر الگوی اقتصادی عرضه و تقاضای باروری خود را با فرض ثابت بودن ذائقه تدوین می‌کند (میرزایی، ۱۳۸۴). به‌طورکلی، رویکردهای اقتصادی باروری که غالباً مبتنی بر نظریه رفتار مصرف‌کننده است تغییرات باروری را نه از زاویه تغییر در تمایلات باروری بلکه به کمک تغییراتی که در قیودی مانند درآمد و قیمت‌ها اتفاق می‌افتد، مورد مطالعه قرار می‌دهند و از این طریق سعی می‌کنند بعد آگاهانه رفتار را بیرون از تحلیل خود نگه دارند. این رویکردها افزون بر اینکه تمایلات باروری را ثابت در نظر می‌گیرند تمرکز خود را بر باروری در جمعیت‌های درحال‌گذار معطوف می‌کنند. باین‌حال، ایسترلین (۱۹۷۵) با بسط دامنه تحلیل‌های اقتصادی به جوامع پیشامدرن و بونگارت (۱۹۹۳) با برجسته‌کردن نقش رابطه مرگ‌ومیر و باروری در تقاضای فرزند، هریک به‌نوعی موضوع رفتار باروری آگاهانه در جمعیت‌های پیشاگذار را مطرح می‌کنند. بنابراین در رویکردهای اقتصادی جدیدتر، مفهوم تقاضای فرزند پیوند نزدیک‌تری با تمایلات باروری دارد. با فرض رابطه مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان با باروری، این دیدگاه تقویت می‌شود که بخش قابل‌توجهی از مازاد تقاضای فرزند در جمعیت‌های پیشاگذار تحت تأثیر تمایلات باروری آگاهانه برای جایگزینی فرزند و تضمین دستیابی به اندازه مطلوب خانواده قرار دارد.

در کنار افزایش نسبی هزینه فرزند، از کاهش مرگ‌ومیر نوزادان و کودکان به‌عنوان یکی از عوامل مهم در برهم‌خوردن نسبت اولیه عرضه و تقاضای فرزند و سپس شکل‌گیری گذار باروری یاد می‌شود. اگرچه به‌آسانی می‌توان از اثر کاهش مرگ‌ومیر بر عرضه فرزند سخن گفت، اثر کاهش مرگ‌ومیر بر تقاضای فرزند موضوع بحث‌برانگیزی است. پرستون^۱ (۱۹۷۵) به مکانیزمی با نام «انگیزه تضمین^۲» اشاره می‌کند که براساس آن والدین تصمیم می‌گیرند فرزندان بیشتری به دنیا

1 Preston

2 Insurance Motivation

بیاورند تا از این طریق مرگ احتمالی فرزندان‌شان در آینده را جبران کنند و بتوانند به اندازه خانواده‌ای که مطلوبشان است دست یابند. «اثر جایگزینی^۱ مکانیزم دیگری است که به تلاش زوج‌ها برای جایگزین کردن فرزندی که در سنین پایین می‌میرد اطلاق می‌شود. این تلاش نیز با هدف رسیدن به تعداد مطلوب فرزندان بازمانده در پایان دوره باروری صورت می‌گیرد (Palloni & Rafalimanana, 1999). استراتژی‌های تضمین و جایگزینی برای فرزندآوری مستلزم این باور است که رفتار باروری پیامدهای قابل‌پیش‌بینی به‌دنبال دارد و بنابراین به‌صورت ضمنی نوع کاملاً منطقی رفتار را مفروض می‌داند (Rosero-Bixby, 1998). اگر این دو مکانیزم در جوامع پیشامدرن نیز عمل کند، به‌معنای آن است که پیش از آغاز گذار باروری، تمایلات آگاهانه بر ایجاد تقاضای فرزند تأثیر می‌گذارد. ون‌دوال (۱۹۸۶) با زیر سوال بردن انگیزه تضمین و اثر جایگزینی می‌گوید که در شرایط باروری طبیعی نباید انتظار داشته باشیم که رابطه‌ای قوی میان باروری زناشویی و مرگ‌ومیر نوزادان وجود داشته باشد زیرا موضوع باروری هنوز به حوزه‌ای که کول^۲ (۱۹۷۳) «حساب انتخاب آگاهانه^۳» می‌نامد وارد نشده است.

اگر بپذیریم که پیش از کاهش باروری، مکانیزم‌های انگیزه‌بیمه و جایگزینی کارکردی ندارد، همچنان هزینه-فایده فرزند می‌تواند عاملی برای تعیین آگاهانه تقاضای فرزند تلقی شود. در این مورد نیز، نودل و ون‌دوال (۱۹۸۶) وجود رابطه آگاهانه میان هزینه-فایده فرزند و تقاضای فرزند در جمعیت‌های پیشاگذار را نمی‌پذیرند. آن‌ها براساس داده‌های تاریخی نشان دادند که تا پیش از مراحل آغازین کاهش باروری، قیودی مانند درآمد و قیمت نقش مهمی در تعیین تقاضای فرزند ندارد. در واقع، از دیدگاه آن‌ها موقعیت معمول در جوامع گذشته به‌گونه‌ای بوده که در آن تابع تقاضا نامعین است و باروری به موضوع انتخاب آگاهانه تبدیل نشده است. به‌تعبیر

1 Replacement Effect

2 Coale

3 Calculus of Conscious Choice

مک‌نیکل^۱ (۱۹۹۲)، این دیدگاه برداشتی از نظریه گذار جمعیتی است که ورود باروری به عرصه انتخاب آگاهانه را یک مقطع مهم به‌شمار می‌آورد.

به‌طور معمول، در مدل‌های اقتصادی که برای توضیح کاهش باروری طراحی می‌شود عامل مهم، تغییر در هزینه‌های نسبی فرزند است. تا زمانی که سرانه این هزینه ثابت باشد و افزایش عرضه فرزند نیز به حدی نرسد که هزینه‌های نسبی کل فرزندان را به‌صورت معنادار تغییر دهد کاهش در تقاضای فرزند اتفاق نمی‌افتد. تقاضای فرزند زمانی به‌عنوان یک تابع تعریف می‌شود که این هزینه‌ها تغییر معناداری کرده باشد. بنابراین تا پیش از آن زمان، به‌نظر نمی‌رسد تعیین تابع تقاضای فرزند در کاربرد تجربی چنین مدل‌هایی نقش داشته باشد. در نتیجه، ضرورتی ندارد که مدل عرضه و تقاضای فرزند نشان دهد یک تابع تقاضای از قبل موجود، نزولی شده است بلکه تنها کافی است تابع تقاضای نزولی را توضیح دهد. در بخش بعد به این پرسش خواهیم پرداخت که چرا محصول شرایطی که در آن تعداد فرزند نمی‌تواند موضوع انتخاب آگاهانه باشد، رژیم باروری طبیعی است.

۲) زمینه‌های شناختی رفتار باروری

براساس هستی‌شناسی باور، پذیرش هرچیز بر عدم پذیرش آن تقدم زمانی دارد و راحت‌تر نیز انجام می‌شود (Gilbert, 1991). در این دیدگاه اسپینوزایی، درک یک گزاره نیازمند باورکردن آن به‌مثابه یک امر درست و «نفی^۲» آن فرایند دیگری است که پس از آن انجام خواهد شد. گیلبرت (۱۹۹۱) مدلی دومرحله‌ای برای باور در نظر می‌گیرد؛ فرد در مرحله اول، گزاره‌ها را به‌طور همزمان درک و باور می‌کند. سپس در مرحله دوم، به‌زحمت، باور خود را به گزاره‌های غلط از دست می‌دهد. بار شناختی می‌تواند این فرایند دومرحله‌ای را پیش از کامل شدن قطع کند و باعث شود که این فرایند در همان مرحله اول به انجام برسد (Hasson, Simmons & Todorov,)

1 McNicoll

2 Negation

1995). مطابق با این مدل، نفی، عبارت است از معکوس ارزش درستی یک گزاره که کدگذاری و پردازش آن نیازمند زمان و منابع شناختی بیشتری است (Deutsch, Gawronski & Strack, 2006; Jung Grant, Malaviya & Sternthal, 2004; Mayo, Schul & Burnstein, 2004).

اگر فرض شود که فرایند شناختی افراد درباره فرزندآوری از این مدل پیروی می‌کند، می‌توان گفت زوج‌ها هنگامی که بچه‌دار شدن را ادراک می‌کنند آن را به‌عنوان یک گزاره درست می‌پذیرند. آن‌ها برای کنترل باروری به منابع شناختی بیشتری نیاز دارند تا نخست بتوانند بچه‌دار شدن را نفی کنند. چنانچه منابع شناختی ناکافی باشد یا افراد نتوانند بار شناختی ناشی از فرایند نفی کردن را تحمل کنند، بچه‌دار شدن همچنان به‌عنوان یک گزاره درست ادراک خواهد شد. چنین فرایندی را می‌توان نمونه‌ای دانست از آنچه که مایو، شول و برنشتاین (۲۰۰۴) مدل طرحواره و برجسب^۱ می‌نامند. ما فرض می‌کنیم که در این مدل، بچه‌دار شدن، واحد شناختی پردازش اطلاعات است که فرض مرکزی^۲ نامیده می‌شود و نفی مانند برجسبی عمل می‌کند که می‌تواند زمانی به بچه‌دار شدن ضمیمه و زمانی از آن جدا شود. اگر فرایند دومارحله‌ای تکمیل شود و برجسب نفی به طرحواره مربوط به فرزندآوری افزوده شود، زمینه‌های شناختی برای کنترل باروری زناشویی فراهم خواهد شد.

تفسیر فرایند شناختی کنترل باروری از طریق مدل طرحواره و برجسب بر این فرض استوار است که از ابتدا طرحواره مربوط به فرزندآوری وجود دارد. بازنمود باروری به‌صورت پیامد غیرارادی رابطه جنسی زناشویی می‌تواند به تقویت این فرض کمک کند. دور از انتظار نیست که در جوامع پیشامدرن، طرحواره مربوط به فرزندآوری پیوند نزدیکی با طرحواره مربوط به رابطه جنسی زناشویی داشته است و این سبب می‌شود که تأیید یکی و نفی دیگری کار آسانی نباشد. کنترل باروری منوط به ایجاد گسست میان این دو طرحواره است که تا

1 Schema-Plus-Tag

2 Core Supposition

اندازه زیادی به مدرنیزاسیون وابسته است. بچراک و مورگان^۱ (۲۰۱۳) با بهره‌گیری از مفهوم «حوزه‌های سازگاری»^۲ مک‌نیکل (۱۹۸۰)، بیان می‌کنند که طرحواره‌ها درباره والدگری و خانواده از یک سو و رابطه جنسی و پیش‌گیری از حاملگی از سوی دیگر می‌توانند به حوزه‌های سازگاری جداگانه‌ای تعلق داشته باشند. آن‌ها اشباع رسانه‌ها با محتوای جنسی را در این جداسازی مؤثر می‌دانند.

برای آنکه بتوان استدلال قوی‌تری برای تقدّم شناختی باروری بر کنترل باروری ارائه کرد بهتر است به این سوال پاسخ داده شود که چرا در طرحواره‌هایی که به هر دو حوزه رابطه جنسی و حاملگی مربوط می‌شود، فرزندآوری بر پیش‌گیری غلبه یافته است. شاید پاسخ اول این باشد که فرزندآوری، هر دو حوزه را به لحاظ شناختی تأیید می‌کند درحالی‌که پیش‌گیری به معنای نفی حاملگی است و بنابراین فرد را به منابع شناختی بیشتری نیازمند می‌سازد. اما، اتخاذ رویکرد تکاملی ما را به پاسخ‌های دیگری نیز سوق می‌دهد. در حیوانات، ابتدا انگیزه برای جفت‌گیری وجود دارد و زمانی که این عمل به تولیدمثل بیانجامد، انگیزه مراقبت از بچه ایجاد می‌شود. در انسان، همین توالی صادق است با این تفاوت که ظرفیت‌های شناختی گسترش یافته، ما را قادر می‌سازد تا تشخیص دهیم که آمیزش جنسی می‌تواند سبب حاملگی شود (Miller & Rodgers, 2001). قابلیت درک این رابطه علی، به انسان این امکان را می‌دهد که حاملگی و رابطه جنسی را از یکدیگر تفکیک کند. با این حال، باید عواملی وجود داشته باشد که در الگوی طرحواره و برچسب، طرحواره را به باروری و نفی را به پیش‌گیری پیوند دهد نه بالعکس. برای مثال، اگر آنچه حاملگی نامیده می‌شود، به جای آنکه مرحله گذار از آمیزش جنسی تا بچه‌دار شدن شناخته شود، به عنوان عارضه خطرناک رابطه جنسی تلقی می‌شد، احتمالاً پیش‌گیری از حاملگی، نه به عنوان نفی، بلکه بخشی از طرحواره‌های تأییدی مربوط به سلامت و مراقبت تلقی می‌شد.

1 Bachrach & Morgan

2 Domains of Consistency

بنابراین عملکردهای زیست‌شناختی می‌تواند در نحوه سازمان یافتن الگوی طرحواره و برچسب مربوط به باروری اهمیت داشته باشد.

به سبب اهمیت تولیدمثل برای بقای گونه‌ها، فرض می‌شود هر فرد در سیستم اعصاب مرکزی خود دارای مجموعه بزرگی از اتصالات پیچیده است که رفتارهای مؤثر باروری را تضمین می‌کند. این بدان معناست که چنین رفتارهایی پاداش‌دهنده است (Miller, 2011). بنابراین، پاداشی که فرد از تولیدمثل دریافت می‌کند، از نظر شناختی موجب تقویت طرحواره‌های مربوط به فرزندآوری می‌شود. به‌طورکلی، از گذشته این تمایل در انسان وجود داشته است که در هر مقوله از تقابل دوگانه، مثبت‌بودن را به طرفی اختصاص دهد که او را در زندگی تقویت می‌کند و به همین علت است که کلیت هر مقوله نیز با طرف مثبت آن نام‌گذاری می‌شود. (Horn, 1989; Osgood & Richards, 1973). انسان چون زاینده‌گی را تقویت‌کننده‌تر از سترونی یافته، جنبه مثبت را به زاینده‌گی نسبت داده است. در نتیجه، اگرچه انسان قادر است درک جداگانه‌ای از باروری و کنترل باروری داشته باشد، عوامل زیست‌شناختی و شناختی موجب می‌شود که باور اصلی در جوامع سنتی به باروری معطوف گردد.

هدف اصلی ما در این بخش اثبات ناآگاهانه بودن فرزندآوری در جمعیت‌های پیشاگذار نبود بلکه تأکید بر این نکته بود که رژیم باروری طبیعی برخلاف باروری کنترل‌شده می‌تواند به صورت ناآگاهانه تشکیل شود. به عبارت دیگر، اگر جوامع انسانی پیشامدرن رفتار باروری ناآگاهانه‌ای داشته باشند، رژیم باروری آن‌ها طبیعی خواهد بود زیرا طبق آنچه توضیح دادیم، باروری زناشویی آن‌ها به طرز ناآگاهانه‌ای پاداش‌دهنده است. البته، از این استدلال می‌توان برای اثبات ناآگاهانه بودن فرزندآوری در آن جوامع نیز بهره برد. گاهی ممکن است کیفیت طرحواره‌ها و شرایط محیطی به نحوی مساعد باشد که مرحله تأمل و استدلال از مسیر پیش‌آیندهای یک رفتار کنار گذاشته شود تا آنجاکه به بیان بچراک و مورگان (۲۰۱۳) رفتار بر تأمل آگاهانه تقدم یابد. بنابراین می‌توان گفت در جوامع سنتی تا زمانی که انگیزه‌های کافی و شرایط محیطی مساعد برای کوچک‌سازی خانواده به وجود نیاید، فرزندآوری می‌تواند بی‌نیاز

از فرایندهای شناختی تأملی انجام شود. اگرچه برخی پژوهش‌ها شواهدی از کنترل آگاهانه باروری زناشویی در جوامع گذشته را نشان می‌دهند و یا به وجود مواردی از انگیزه‌های اقتصادی و غیراقتصادی (مانند حفظ سلامت) برای اجتناب از فرزندآوری که در متون قدیمی آمده است اشاره می‌کنند (Zhao, 1997; Knodel & van de Wall, 1986)، باروری طبیعی زمانی از بین رفته پنداشته می‌شود که بخش قابل توجهی از زوج‌ها کوچک‌سازی خانواده را اعمال کنند (Knodel, 1988).

روابط خارج از ازدواج محل اصلی پیشگیری از حاملگی در جمعیت‌های پیشاگذار است (Knodel & van de Wall, 1986). لذا جدایی حوزه رابطه جنسی و باروری از طریق پیشگیری از حاملگی، متوقف به مدرنیزاسیون نبوده و در جوامع گذشته نیز قابل مشاهده است. باین‌حال، زمینه گسست میان طرحواره‌های مربوط به رابطه جنسی و باروری زناشویی به این سادگی نیست. به عبارت دیگر، در جمعیت‌های پیشاگذار، کنترل آگاهانه باروری زناشویی نمی‌تواند به اندازه کنترل آگاهانه باروری خارج از ازدواج امکان‌پذیر باشد. تفاوت این دو نوع باروری به علت متفاوت بودن طرحواره‌های مربوط به آنها است. مفهوم فرزند و طرحواره‌های مرتبط با آن نظیر والدگری معنای اصلی باروری زناشویی را می‌سازد، در حالی که باروری خارج از ازدواج در جوامع سنتی به سختی می‌تواند با مفهوم فرزند و طرحواره‌های مرتبط با آن معنا پیدا کند. با توجه به اینکه مفهوم باروری طبیعی برای رفتار باروری در چارچوب ازدواج به کار می‌رود (Knodel, 1988)، گسست میان طرحواره مربوط به باروری و طرحواره مربوط به رابطه جنسی خارج از ازدواج که زمینه‌ساز پیشگیری از حاملگی‌های نامشروع است خارج از بحث ما خواهد بود. در نتیجه، بحث تقدم باروری بر کنترل باروری در جوامع سنتی که در اینجا مورد تأکید قرار می‌گیرد در چارچوب باروری زناشویی در نظر گرفته شده است و دیدگاه‌هایی که پیشگیری از حاملگی در روابط خارج از ازدواج را نشانه آگاهانه بودن کنترل باروری در جمعیت‌های پیشاگذار معرفی می‌کنند این بحث را به چالش نخواهد کشید. به‌طور کلی، مقصود ما از کنترل باروری، مبتنی بر مفهوم کوچک‌سازی خانواده و نه صرفاً کنترل مولید است.

۳) باروری چگونه می‌تواند به حوزه آگاهی وارد شود؟

مطابق با چارچوب عرضه و تقاضای ایسترلین (۱۹۷۵)، افزایش هزینه‌های نسبی فرزند از یک سو و بهبود وضعیت سلامت مادران و کودکان از سوی دیگر به تدریج به مازاد عرضه فرزند و حاملگی ناخواسته می‌انجامد و در پی آن انگیزه لازم برای کنترل باروری به وجود می‌آید. ایسترلین این انگیزه را کافی نمی‌داند و معتقد است باروری زمانی محدود می‌شود که زوج‌ها قادر باشند هزینه‌های کنترل باروری را بپذیرند و به پیشگیری از حاملگی اقدام کنند. بنابراین، در رویکرد ایسترلین دو شرط برای کاهش باروری وجود دارد: یک، انگیزه کنترل باروری و دو، پذیرش و دسترسی به کنترل باروری. اما کول برای کاهش باروری سه شرط معرفی می‌کند که دو مورد آخر آن تقریباً معادل شروط ایسترلین است. برجستگی دیدگاه کول در این زمینه به شرط اول بازمی‌گردد که در آن بر ورود باروری به حوزه حساب انتخاب آگاهانه تأکید می‌کند. براساس این شرط، زوج‌ها باید انتخاب آگاهانه باروری را به‌عنوان شیوه‌ای از تفکر و شکلی از رفتار مورد پذیرش قرار دهند و از این طریق پیش از تصمیم‌گیری درباره فرزندآوری بعدی به موازنه معایب و مزایای آن پردازند (Coale, 1973).

درباره این شرط تفسیرهای مختلفی می‌توان ارائه کرد بسته به اینکه کدام بخش از عبارت «قرار گرفتن درون حساب انتخاب آگاهانه» مورد توجه قرار گیرد. ون‌دوال (۱۹۹۲) می‌گوید تأکید بر بخش «انتخاب آگاهانه» یادآور جمعیت‌هایی است که در برابر فشار اقتصادی واکنش عقلانی نشان نمی‌دهند، در مراقبت کردن بسیار مبتدی و از امکان کنترل باروری بسیار بی‌اطلاعند. او چنین تفسیری را نمی‌پذیرد و به جای آن به بخش «حساب» که به شمارش فرزندان مربوط می‌شود توجه نشان می‌دهد زیرا معتقد است در رژیم باروری طبیعی مفهوم واضحی از اینکه شمار فرزندان چقدر باید باشد وجود ندارد همان‌گونه که سن افراد نه به صورت دقیق بلکه در قالب مفاهیمی مانند پیر و جوان درک می‌شود. به نظر می‌رسد، تمایز این تفسیر با تفسیر قبلی آن است که به جای گره خوردن به مفهوم عقلانیت، آگاهی را به قلمرو

انضمامی‌تری مانند شمارش فرزند می‌کشاند و از بحث درباره عقلانیت یا عدم عقلانیت رفتار باروری در رژیم باروری طبیعی بی‌نیاز می‌شود.

در مجموع، تفاسیر مختلف درباره آگاهانه شدن رفتار باروری به‌عنوان پیش‌شرط کاهش باروری می‌تواند کمابیش به پالایش مفاهیم عقلانیت و آگاهی در تبیین‌های اقتصادی رفتار باروری کمک کند. این تبیین‌ها، ضرورتی برای آگاهانه بودن تلاش افراد در مسیر بیشینه‌سازی فایده در نظر نمی‌گیرند (e.g., Becker, 1976) و همچنین هر دو رژیم باروری طبیعی و کنترل‌شده را در چارچوب عقلانیت اقتصادی می‌انگارند (e.g., Caldwell, 1976). البته اینکه در عقلانیت اقتصادی آنچه در نهایت انتخاب می‌شود فایده‌بخش‌ترین خواهد بود، خود بیان‌گر عدم ضرورت آگاهی و استدلال در فرایندهای تصمیم‌سازی است اما کاربرد این نوع عقلانیت در تبیین رژیم باروری طبیعی اگر نتیجه صورت‌بندی یکسان مسئله کنترل باروری در هر دو رژیم باشد گمراه‌کننده خواهد شد. به نظر می‌رسد صورت‌بندی کالدول، به‌طور ضمنی، ابتدا کنترل باروری در شرایط باروری طبیعی را مفروض می‌پندارد و سپس با این توجیه که پیشگیری از بارداری در آن موقعیت بهره اقتصادی ندارد، نتیجه می‌گیرد که رژیم باروری طبیعی برخاسته از عقلانیت اقتصادی است. در این رابطه، تعبیر کللند و ویلسون^۱ (۱۹۸۷) می‌تواند صورت‌بندی دقیق‌تری از امکان کنترل باروری در شرایط باروری طبیعی به‌دست دهد. آن‌ها بر این باورند که عدم کنترل باروری زناشویی در آن شرایط یک «غیبت حقیقی»^۲ است نه پیامد تقاضای همگانی برای فرزند زیاد (Carter, 2001). اگر به همین منوال، باروری در وهله اول یک رفتار طبیعی تلقی شود، دیگر نیازی نیست که وجود آن به بهره اقتصادی وابسته باشد. البته همچنان رژیم باروری طبیعی هماهنگ با عقلانیت اقتصادی است زیرا ناآگاهانه به بیشینه‌سازی منافع اقتصادی کمک می‌کند.

1 Cleland & Wilson
2 Genuine Absence

تلاش سایمون^۱ (۱۹۷۶) در پرداختن به تمایز میان عقلانیت اقتصادی و عقلانیت رویه‌ای^۲ می‌تواند در بررسی نقش آگاهی در کاهش باروری راهگشا باشد. عقلانیت اقتصادی یا به تعبیر وی، عقلانیت بنیادی^۳، معطوف به «انتخاب» است درحالی‌که در عقلانیت رویه‌ای بر «فرایند» تأکید می‌شود (Simon, 1986). رفتار هرگاه نتیجه‌اندازه مناسبی از تأمل باشد به‌لحاظ رویه‌ای عقلانی محسوب می‌شود اما به‌لحاظ عقلانیت بنیادی فقط از یک جنبه وابسته به کنش‌گر است و آن هدفی است که او دارد. ورود باروری به حوزه انتخاب آگاهانه اگر در چارچوب عقلانیت رویه‌ای دیده شود، کاهش باروری را به سطح قابل توجهی از آگاهی و استدلال در طول فرایند تصمیم‌سازی برای تغییر رفتار باروری وابسته می‌سازد و در نتیجه با رویکرد اقتصادی به تغییر رفتار باروری ناهماهنگ است. اما چنانچه در قالب عقلانیت بنیادی دیده شود می‌تواند به کاهش این ناهماهنگی کمک کند. پالونی شرط اول کول برای کنترل باروری را تشکیل مجموعه‌ای از رفتارهای انجام‌شدنی می‌داند به‌گونه‌ای که فرد بتواند رفتار جدید (کنترل باروری) را از میان آن‌ها برگزیند (Palloni, 2001). بنابراین، رفتار باروری کنترل‌شده از آن نظر که توسط فرد انتخاب می‌شود آگاهانه خواهد بود اما به‌سبب آنکه تابعی از تمایلات باروری نیست و صرفاً در جهت بیشینه‌کردن فایده و تحت تأثیر قیود اقتصادی مانند درآمد و قیمت است ضرورتی ندارد که با سطوح بالایی از تأمل آگاهانه همراه باشد.

۴) سطح و روند آگاهی مربوط به باروری می‌تواند تحت تأثیر چه عواملی قرار گیرد؟

براساس نظریه تغییر نیازهای مازلو^۴ (۱۹۵۴)، هنگامی‌که جمعیت‌ها ثروتمندتر و تحصیل‌کرده‌تر می‌شوند و توسعه اقتصادی به مراحل پیشرفته‌تری می‌رسد، نیازهای مادی جای خود را به نیازهای غیرمادی می‌دهد (Lesthaeghe, 2010 & 2015). این تغییر نیازها در نهایت به ارتقاء جنبه‌های شناختی و فراشناختی و افزایش نقش نگرش‌های فردی در ارزش‌گذاری‌ها می‌انجامد.

1 Simon
2 Procedural
3 Substantive
4 Maslow

دسته‌ای از نیازهای غیرمادّی، نیازهای شناختی است که به‌عنوان نیاز انسان به دانستن، فهمیدن و اکتشاف در محیط و جهان‌ش تعریف می‌شود (Harper & Guilbault, 2008). علاوه‌بر این، فردگرایی متضمّن فرهنگی است که در آن شناخت بیش از آن که بر هنجارها، تعهدات و وظایف متمرکز باشد مبتنی بر نگرش‌هایی است که رفتار اجتماعی را هدایت می‌کند و خودشکوفایی که در بالاترین و پیچیده‌ترین سطح نیازها قرار دارد یکی از مشخصه‌های مهم فردگرایی است (Triandis, 1995). بنابراین، تغییر نیازها در طی فرایند توسعه موجب می‌شود که زوجها ارزش‌های رقیب فرزندآوری را بیش از پیش با نگرش‌های فردی خود مورد ارزیابی قرار دهند و همچنین گرایش آن‌ها به اندیشیدن و استدلال کردن درباره ارزش‌گذاری‌هایشان تقویت گردد.

لستهاق در تفسیری جمعیت‌شناختی از نظریه تغییر نیازهای مازلو، رواج نیازهای مادّی و غیرمادّی را به‌ترتیب به گذار جمعیتی اول و گذار جمعیتی دوم تعبیر می‌کند (Lesthaeghe, 2010). ما ضمن الگوبرداری از لستهاق، به منظور گریز از محدودشدن به تبیین‌های جمعیت‌شناختی نظریه گذار دوم، رواج نیازهای مادّی و غیرمادّی را به‌ترتیب متناظر با دوره گذار و پساگذار در نظر می‌گیریم. بنابراین، در دوره پساگذار فرایندهای شناختی ارزش‌گذاری‌ها گسترش می‌یابد و نگرش‌ها در برابر هنجارها تقویت می‌گردد. اما این دوره نه‌فقط از طریق همزمانی آن با گسترش نیازهای غیرمادّی، بلکه به‌سبب ویژگی‌های جمعیت‌شناختی خود نیز بر تحوّل ارزش‌گذاری فرزند تأثیر می‌گذارد.

پساگذار به مرحله‌ای از تغییرات باروری اطلاق می‌شود که در آن میزان باروری کل دوره (PTFR) به سطح جانشینی یا پایین‌تر از آن می‌رسد (Sobotka, 2017). به‌طورکلی، دوره پساگذار به مثابه یک «رژیم جمعیتی» نشان داده می‌شود. در این رژیم، بسته به اینکه باروری پیرامون سطح جانشینی در نوسان باشد یا در سطوح پایین یا بسیار پایین‌تر از آن تداوم یابد، فرایندهای جمعیتی و مکانیزم‌های هم‌ایستایی و اندازه تأثیر آن‌ها بر تعویق و بازیابی باروری، به‌صورت‌های متفاوت تحلیل می‌گردد (e.g., Luci-Greulich & Thévenon, 2014; Esping-)

Andersen & Billari, 2015; Lesthaeghe, 2010 & 2020; Myrskylä, Kohler & Billari, 2009; Rindfuss, Guzzo & Morgan, 2003).

هرچه مرتبه فرزندآوری پایین‌تر باشد پیوند میان ارزش فرزند با عوامل اقتصادی اجتماعی، تضعیف و با عوامل متعددی از جمله نیازهای روان‌شناختی، تقویت می‌شود (Morgan, 2003). بر همین اساس، گذار ارزش فرزند به تحوکی اطلاق می‌شود که در آن جنبه‌های عاطفی و روان‌شناختی ارزش فرزند جایگزین جنبه‌های مادی و اقتصادی آن می‌گردد (De Bruijn, 2006). به بیان دیگر، در گذار ارزش فرزند، ارزش‌های ابزاری به تدریج جای خود را به ارزش‌های ذاتی می‌دهد. ارزش‌های ابزاری و سایی را برای طیف وسیعی از اهداف ارائه می‌کند، درحالی‌که ارزش‌های ذاتی اهدافی است که به خودی خود خوشایند محسوب می‌شود (Friedman, Hechter & Kanazawa, 1994). در بعد کلان، باروری سطح جانشینی همان‌گونه که دوره گذار باروری را از دوره پساگذار جدا می‌کند نقطه عطف گذار ارزش فرزند نیز محسوب می‌شود. در دوره گذار باروری، ارزش‌گذاری فرزند بر بستر موازنه ارزش‌های ابزاری شکل می‌گیرد که به صورت‌هایی از قبیل هزینه-فایده اقتصادی فرزند و هزینه فرصت‌های از دست رفته شغلی و تحصیلی نمایان می‌گردد. اما در دوره پساگذار که در آن فرزندآوری اول و دوم نیز بیش از هر زمان دیگری با مسئله ارزش‌گذاری روبه‌رو می‌شود، نه تنها جنبه ذاتی ارزش فرزند بلکه جنبه ذاتی ارزش فرصت‌های از دست رفته نیز اهمیت می‌یابد. برای مثال تحصیلات و اشتغال صرفاً نه با ارزش ابزاری کسب درآمد بلکه با ارزش ذاتی خود نیز ارزش‌گذاری خواهد شد.

دامنه باروری پساگذار تقریباً از یک تا سه است و برای آن که باروری بیش از پیش به زیر سطح جانشینی برود، می‌بایست هردو یا دست‌کم یکی از دو رویداد بی‌فرزندی و تک‌فرزندی به اندازه قابل توجهی وجود داشته باشد (Wilson, 2013). کاهش شمار فرزند در جمعیت‌های پساگذار موجب می‌شود توجه زوجها به ارزش‌های ذاتی فرزند به‌ویژه ارزش‌هایی که منحصر به فرزند اول و دوم است بیشتر شود. نگرش مثبت به ارزش ذاتی فرزند به‌اندازه‌ای است که به‌رغم

کاهش ارزش ابزاری فرزند، بسیاری از جمعیت‌شناسان را به تداوم مطلوبیت دو فرزند نزد زوج‌ها امیدوار می‌کند (Morgan, 2003; Bongaarts, 2002). چشم‌پوشی از این ارزش‌ها دستکم با پیامدهای همیشگی مانند محرومیت از والدگری و نداشتن فرزند دختر یا پسر همراه است. بنابراین، ارزش‌گذاری فرزند در موقعیت‌های بی‌فرزندی و تک‌فرزندی مبنای تصمیم‌گیری‌های مهمی خواهد بود. از آنجایی‌که افراد معمولاً هنگام رویارویی با یک موقعیت جدید یا تصمیم‌گیری مهم، به تفکر دقیق‌تری می‌پردازند (Fishbein & Ajzen, 2011)، ارزش‌گذاری فرزند در موقعیت پساگذار با بیشترین حجم از پردازش اطلاعات همراه است و بر پیچیدگی‌های شناختی آن افزوده می‌گردد.

کاهش شمار فرزند در جمعیت‌های پساگذار تنها به تعارض آگاهانه نگرش‌ها در هنگام ارزش‌گذاری فرزند نمی‌انجامد بلکه موجب می‌شود هنجارهای اجتماعی مربوط به باروری نیز نقش مؤثری در ارزش‌گذاری فرزند ایفا کند. لوتز و شرَبوف^۱ (۲۰۰۸) با استناد به برخی پیمایش‌های باروری بیان می‌کنند که مطلوبیت فرزند اول با هدف ایجاد جایگزین و نیز تجربه والدگری و مطلوبیت فرزند دوم به دلیل آوردن همدم برای فرزند اول است که همگی تحت تأثیر هنجارهای اجتماعی نیز قرار دارد. هنجارهای اجتماعی مربوط به باروری ایده‌آل می‌تواند از طریق فرایند یادگیری اجتماعی^۲ به باروری پایین دامن‌زند (Lutz, Skirbekk & Testa, 2006) و یا برعکس در جوامعی که بی‌فرزندی و تک‌فرزندی نامطلوب تلقی می‌شود مانعی در برابر کاهش باروری به زیر سطح جانشینی باشد.

در مجموع، پیشروی توسعه اقتصادی و تداوم گذار باروری به تدریج شرایطی را به وجود می‌آورد که در آن رفتار باروری بیش از پیش از طریق تأمل آگاهانه زوج‌ها درباره ارزش فرزند و ارزش‌های رقیب آن تعیین می‌شود. در اینجا دو نوع عامل نقش تعیین‌کننده دارد: نخست

1 Lutz & Scherbov

2 Social Learning

تحولات فرهنگی است که افراد را به تلاش‌های فردگرایانه برای برآوردن نیازهای غیرمادی ترغیب می‌کند و دوم کاهش باروری به سطح جانشینی و گذار ارزش فرزند است که زوجها را به مقایسه ارزش‌های متنوع‌شده رقیب و ارزش‌های منحصر بفرد فرزندان اول و دوم وامی‌دارد. به‌واسطه چنین عواملی، در جمعیت‌های پساگذار، نقش تأمل آگاهانه در شکل‌گیری رفتار باروری افزایش می‌یابد. پیوند این شرایط فرهنگی و جمعیت‌شناختی به ترتیب به معنای تقویت همزمان ارزش‌گذاری‌های منفی و مثبت در نگرش به فرزندآوری است. علاوه بر این، خصوصیات فرزندآوری‌های مرتبه پایین متضمن اهمیت یافتن دلایل «عاطفی» برای داشتن فرزند است در حالی که تعارض به وجود آمده میان ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی فرزند موجب می‌شود افراد برای حل آن به تفکر بیشتر روی بیاورند که این امر به نوبه خود به تقویت ابعاد «شناختی» مسئله فرزندآوری می‌انجامد. بنابراین تقویت همزمان ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی و همچنین تعارض میان اطلاعات عاطفی و شناختی، ساختار نگرش درباره فرزندآوری را پیچیده‌تر می‌کند. ساختار نگرش بیان‌گر ترکیب‌های مختلفی از ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی درباره نگرش‌ها است و برای نشان‌دادن ظرفیت نگرش‌ها در انعکاس باورها و هیجان‌های متفاوت نیز به کار می‌رود (Eagly & Chaiken, 1993).

۵) سطوح مختلف آگاهی مربوط به باروری چه دلالت‌هایی برای ساختار نگرش به فرزندآوری دارد؟

در بیان ساده، شناخت به دو نوع فرایند در مغز وابسته است: تأملی و اتوماتیک. فرایندهای تأملی به آن دسته از عملکردهای مغز گفته می‌شود که تا اندازه زیادی آگاهانه است و به آنچه که تفکر عقلانی و اراده آزاد نامیده می‌شود ربط پیدا می‌کند. برای مثال، استدلال و تصمیم‌گیری دو فرایند شناختی تأملی است. در مقابل، فرایندهای اتوماتیک بیرون از حوزه آگاهی اتفاق می‌افتد (بچراک و مورگان، ۲۰۱۳). از اواخر قرن بیستم، مدل نگرش دو وجهی^۱ مورد توجه روان‌شناسان اجتماعی

قرار گرفته است. بر اساس این مدل، نگرش‌های یک شخص می‌تواند به دو صورت نگرش‌های صریح^۱ (آگاهانه و تأملی) و نگرش‌های ضمنی^۲ (ناآگاهانه و اتوماتیک) بازنمود یابد (e.g., Greenwald & Banaji, 1995; Wilson, Lindsey & Schooler, 2000). در یک تعریف کلی، امروزه نگرش‌ها به ارزش‌گذاری‌هایی اطلاق می‌شود که افراد درباره طیف وسیعی از چیزها، موضوعات، دیگران و حتی خودشان انجام می‌دهند (Petty, Briñol & DeMarree, 2007).

نگرش‌ها زمانی ایجاد می‌شود که طرحواره‌ها در ارتباط با ارزش‌های مثبت و منفی قرار گیرند (Bachrach & Morgan, 2013). برای مثال، ارزش‌گذاری طرحواره والدگری در جهت ایجاد نگرش درباره فرزندآوری عمل می‌کند. پتی، برینول و دماری (۲۰۰۷) در مدل فراشناختی^۳ خود بیان می‌کنند که ارزش‌گذاری‌ها به صورت اتوماتیک و بدون نیاز به آگاهی انجام و به صورت تداعی‌های ارزش‌گذارانه در حافظه ذخیره می‌شود. نگرش‌ها زمانی آگاهانه می‌شود که تداعی‌های ارزش‌گذارانه در سطح فراشناختی مورد نفی یا تأیید قرار گیرد. بر طبق مکانیزم نفی که پیش‌تر به آن اشاره شد، ارزش‌گذاری‌هایی که به سطح فراشناختی راه نمی‌یابد، همواره درست تلقی می‌شود. کاربرد این مدل فراشناختی در ارزش‌گذاری فرزند از دو جهت برای تبیین گذار باروری مفید است. نخست آنکه می‌تواند درکی شناختی از ورود باروری به «حساب انتخاب آگاهانه» به عنوان پیش‌شرط کاهش باروری ارائه کند و دوم آنکه می‌توان پیوند میان گذار باروری و گذار ارزش فرزند را در دوره‌های گذار و پساگذار به کمک آن توضیح داد.

مسیر زندگی هر فرد شامل طیفی از حوزه‌ها است. در یک بیان ساده می‌توان از چهار حوزه کار و تحصیل، باروری، روابط و اوقات فراغت نام برد که طرحواره‌های مربوط به هر حوزه می‌تواند پیامد حوزه دیگر را تعیین کند (Bachrach & Morgan, 2013). بنیان چنین ارتباطی میان حوزه‌های مختلف زندگی، بر وجود ارزش‌های رقیب است. ارزش‌های رقیب باروری می‌تواند

1 Explicit

2 Implicit

3 Meta-Cognitive Model (MCM)

کمابیش در هر رژیم باروری وجود داشته باشد اما پیامدهای افتراقی آن برای رفتار باروری ناشی از وزن آن‌ها است. هرچه ارزش‌های رقیب باروری بزرگ‌تر و شدیدتر شود امکان نفی گزاره‌های تأییدکننده باروری افزایش می‌یابد تا آنجا که تلاش برای کنترل باروری آغاز شود. با تداوم تغییرات ساختاری و اشاعه کم‌فرزندی از طریق یادگیری اجتماعی، باروری می‌تواند به تدریج به سطح جانشینی نزدیک شود و حتی از آن عبور کند. اما هنگامی که باروری به سطوح پایین می‌رسد سهم ارزش ذاتی فرزند در ارزش‌گذاری باروری بیشتر و در نتیجه ارزش مثبت فرزند تا اندازه‌ای تقویت می‌شود. این امر باعث می‌شود که توازن بیشتری میان ارزش فرزند و ارزش‌های رقیبی به‌وجود آید که ممکن است بخش زیادی از تسلط خود را از دست بدهند. ارزش مثبت فرزند که در جمعیت‌های پیشاگذار ارزش غالب بود، اگرچه در جمعیت‌های پساگذار تقویت می‌شود اما ارزش غالب محسوب نمی‌شود. باین حال، توازن فزاینده میان ارزش فرزند و ارزش‌های رقیب آن، ساختار نگرش زوجها درباره فرزندآوری را تغییر خواهد داد به این معنا که دوسوگرایی نگرشی^۱ را در آن‌ها تقویت خواهد کرد. زوجها برای آن‌که بر دوسوگرایی ذهنی خود غلبه کنند به منابع اطلاعاتی و عملکردهای شناختی بیشتر متوسل می‌شوند. این تحولات احتمال تأیید هر دو دسته ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی را افزایش می‌دهد که در صورت وقوع آن دوسوگرایی نگرشی از حالت ضمنی به حالت صریح و آگاهانه درمی‌آید.

در جدول ۱، سه ویژگی مربوط به رفتار باروری شامل عقلانیت، آگاهی و ساختار نگرش، متناظر با هریک از جمعیت‌های سه‌گانه ارائه شده است. براساس استدلال‌هایی که مطرح شد انتظار می‌رود، در جمعیت‌های درحال‌گذار و پساگذار ساختار نگرش درباره باروری، عمدتاً دوسوگرا باشد که در اولی ضمنی^۲ و در دومی صریح است. در هریک از این جمعیت‌ها،

1 Attitudinal Ambivalence

^۲ دوسوگرایی ضمنی هنگامی به‌وجود می‌آید که فرد درباره یک امر نگرشی، تداعی‌های ارزش‌گذارانه متضادی دارد اما یک نوع از آن‌ها (تداعی‌های مثبت یا منفی) را انکار می‌کند یا از آن آگاهی ندارد (Petty & Brinol, 2008).

دوسوگرایی نگرشی مورد نظر، متناظر با سطح باروری کل در آن جمعیت فرض می‌شود. در زمان گذار باروری، دوسوگرایی نوعاً معرف ساختار نگرش به فرزندآوری مرتبه سوم و بالاتر است. با توجه به این که عقلانیت اقتصادی و انتخاب آگاهانه بیشتر با این مرتبه‌های فرزندآوری کارکرد پیدا می‌کند، دوسوگرایی نگرشی در جمعیت‌های درحال گذار، ضمنی خواهد بود به این صورت که زوج‌ها به تدریج ارزش منفی فرزندان سوم به بعد را آگاهانه تشخیص خواهند داد درحالی که تداعی‌های مثبت فرزندآوری را نیز که از رژیم باروری طبیعی برجای مانده است به طور ناآگاهانه نزد خود خواهند داشت. در جمعیت‌هایی که میزان باروری به سطح جانشینی و پایین‌تر می‌رسد دوسوگرایی مورد نظر نوعاً معرف ساختار نگرش به فرزندآوری اول و دوم است. بنابراین عقلانیت رویه‌ای و فرایند آگاهانه جایگزین عقلانیت اقتصادی و انتخاب آگاهانه می‌شود که این امر به دوسوگرایی نگرشی صراحت می‌بخشد. در چنین موقعیتی، ارزش منفی فرزند از ماهیت عمدتاً اقتصادی به سوی ماهیت متکثرتر حرکت می‌کند و همراه با ارزش‌های ذاتی مثبت فرزند به طور آگاهانه به تشخیص می‌رسد. به عبارت دیگر، باروری به اندازه‌ای در حوزه آگاهی وارد می‌شود که فرد را قادر می‌سازد وجود هر دو وجه مثبت و منفی ارزش‌گذاری‌ها را در سطح فراشناختی مورد تأیید قرار دهد.

جدول ۱: زمینه‌های شناختی فرزندآوری در دوره‌های مختلف گذار باروری

نوع جمعیت	عقلانیت	آگاهی	ساختار نگرش
(رژیم باروری)	عقلانیت	آگاهی	ساختار نگرش
پیشاگذار (طبیعی)	اقتصادی	ناآگاهانه	یکسوگرا (مثبت)
درحال گذار (کنترل‌شده)	اقتصادی	آگاهانه (انتخاب رفتار)	دوسوگرای ضمنی (ارزش‌گذاری غالب: منفی)
پساگذار (کنترل‌شده)	رویه‌ای	آگاهانه (فرایند تشکیل رفتار)	دوسوگرای صریح (ارزش‌گذاری غالب: منفی)

یافته‌های تجربی

ما در این پژوهش، تفاوت در مولفه‌های ساختار نگرش به فرزندآوری را با مرتبه فرزندآوری مرتبط دانستیم و استدلال کردیم که مرتبه فرزندآوری و نظام ارزش‌های مرتبط با آن، زمانی که در بستر گذار باروری در نظر گرفته شود می‌تواند ساختار نگرش را از یک تعیین‌کننده سطح خرد به یک ویژگی سطح کلان تبدیل کند و رژیم‌های باروری را در جمعیت‌های سه‌گانه از یکدیگر متمایز سازد. آزمون این فرض که با پیشرفت گذار باروری، بر پیچیدگی ساختار نگرش به فرزندآوری افزوده می‌شود در حالت مطلوب نیازمند مطالعه طولی و یا مقایسه در بین جمعیت‌های سه‌گانه است. با این حال، در هر مرحله از فرایند گذار باروری نیز، ساختار نگرش می‌تواند برای مرتبه‌های مختلف فرزندآوری مورد بررسی قرار گیرد. البته باید در نظر داشت در جمعیت‌های پساگذار که به‌واسطه کاهش باروری به زیر سطح جانشینی، سهم قابل‌توجهی از رفتارهای باروری مبتنی بر نگرش‌هایی است که ساختار پیچیده‌تری به خود گرفته است، اشاعه چنین نگرش‌هایی و به‌طور کلی گسترش رفتار باروری در قلمرو آگاهی و عقلانیت رویه‌ای می‌تواند باعث تقویت همگرایی ساختار نگرش به باروری در بین مرتبه‌های مختلف فرزندآوری شود.

در این مطالعه، بحث تغییر ساختار نگرش در بستر گذار باروری، بر محور مفهومی به‌نام دوسوگرایی نگرشی قرار گرفت. به‌طور معمول، محققان فرض می‌کنند که دوسوگرایی صریح یا تعارض میان ارزش‌گذاری‌ها درباره یک موضوع موجب دوسوگرایی ذهنی^۱ یا احساس دوسوگرایی درباره همان موضوع می‌شود (e.g., Maio, Bell & Esses, 1996). به‌طور مشخص، احساس ناراحتی ناشی از تعارضی که غالباً با ارزش‌گذاری‌های آمیخته در ارتباط است، دوسوگرایی ذهنی نامیده می‌شود. این مفهوم معمولاً به کمک سه گویه اندازه‌گیری می‌شود (Priester & Petty, 1996). این سه گویه را که مبتنی بر منابع اطلاعاتی سه‌گانه (شناختی، عاطفی،

کرداری) تشکیل نگرش است می‌توان برای هر موضوع نگرشی به‌کار برد. هرچه دوسوگرایی صریح دربارهٔ یک موضوع نگرشی بیشتر باشد، احساس تعارض و سردرگمی دربارهٔ آن موضوع افزایش می‌یابد. این تعارض به‌طور مشخص هنگامی که فرد قرار است بر مبنای نگرش خود تصمیم‌گیری کند ظاهر می‌گردد (Brinol, Petty & Stavraki, 2019). برخی مشاهدات حاکی از آن است که دوسوگرایی ضمنی نیز سبب می‌شود که فرد برای کاهش دادن دوسوگرایی خود، پردازش اطلاعات را افزایش دهد (Brinol, Petty & Wheeler, 2006). از آنجایی که پردازش اطلاعات بیشتر به علت نوعی ناراحتی ناشی از دوسوگرایی است (Petty, Brinol & Johnson, 2012)، دوسوگرایی ضمنی نیز می‌تواند تا حدودی پیش‌آیند دوسوگرایی ذهنی به‌شمار آید.

در اینجا، با استفاده از داده‌های به‌دست آمده از یک پیمایش در شهر تهران که در آن ۴۸۲ زن همسر دار ۱۵-۳۹ ساله مورد مطالعه قرار گرفتند، دوسوگرایی ذهنی درباره فرزندآوری به‌عنوان یکی از تعیین‌کننده‌های اصلی ساختار نگرش در بین سه گروه زنان بی‌فرزند، دارای یک فرزند و دارای دو فرزند و بیشتر مورد مقایسه قرار گرفت. اگر ارزش‌گذاری‌های فرد درباره فرزندآوری به‌گونه‌ای آمیخته باشد که در وی احساس کشمکش درونی، بی‌تصمیمی و عدم برخورداری از دیدگاه یکدست درباره فرزندآوری به وجود آورد، آن فرد دارای دوسوگرایی ذهنی خواهد بود. پاسخگویان روی یک طیف هفت درجه‌ای، از اصلاً چنین احساسی نمی‌کنم تا کاملاً چنین احساسی می‌کنم، به این سه گویه پاسخ داده‌اند. در این مطالعه، میانگین سن پاسخگویان ۳۰.۴ سال است. از لحاظ دو متغیر سطح تحصیلات و وضع فعالیت، ۴۳.۴ درصد از آن‌ها دارای تحصیلات دانشگاهی و ۶۸.۳ آن‌ها خانه‌دارند. سهم زنان بدون فرزند و دارای یک فرزند از کل نمونه به‌ترتیب ۲۶.۱ و ۳۴.۵ درصد است و ۳۹.۴ درصد باقی‌مانده بیش از یک فرزند دارند. جدول شماره ۲ توزیع پاسخگویان را برحسب این متغیرها نشان می‌دهد.

جدول ۲: توزیع نمونه بر حسب متغیرهای جمعیتی

متغیر	گروه	فراوانی	درصد
تعداد فرزند (در حال حاضر)	صفر	۱۲۶	۲۶.۱
	یک	۱۶۶	۳۴.۵
	بیش از یک	۱۹۰	۳۹.۴
سطح تحصیلات	دانشگاهی	۲۰۹	۴۳.۴
	غیر دانشگاهی	۲۷۳	۵۶.۶
وضع فعالیت	خانه‌دار	۳۲۹	۶۸.۳
	غیر خانه‌دار	۱۵۳	۳۱.۷
میانگین سن	-	-	۳۰.۴

در جدول ۳، نتایج تحلیل رگرسیون خطی دوسوگرایی ذهنی درباره فرزندآوری ارائه شده است. ما فرض می‌کنیم در یک جمعیت پساگذار مانند شهر تهران، که بیش از دو دهه از رسیدن باروری آن به زیر سطح جانشینی می‌گذرد و ارزش‌های رقیب و هزینه‌های فرصت باروری در آن متکثر و متنوع شده است، دوسوگرایی ذهنی درباره فرزندآوری اول و دوم بیشتر از فرزندآوری مرتبه‌های بالاتر باشد زیرا انتظار داریم دوسوگرایی صریح (ناشی از تعارض آگاهانه میان ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی) به‌عنوان یکی از پیش‌آیندهای مهم دوسوگرایی ذهنی، در مورد فرزندآوری اول و دوم بیشتر باشد. بنابراین متغیر تعداد فرزند را به‌عنوان متغیر مستقل در نظر می‌گیریم. نتایج این جدول در قالب دو مدل رگرسیونی ارائه شده است. مدل اول، رابطه دومتغیره را نشان می‌دهد. در مدل دوم، این رابطه، با کنترل سه متغیر سن، تحصیلات و وضع فعالیت بررسی می‌شود.

نتایج به‌دست آمده نشان می‌دهد احساس دوسوگرایی درباره به‌دنیا آوردن دو فرزند اول به‌ویژه فرزند دوم به‌طور معناداری بیشتر است. این اختلاف لزوماً به‌معنای شدت زیاد تردید درباره فرزندآوری‌های مرتبه پایین نیست بلکه بیشتر ناشی از آن است که افراد معمولاً در مورد فرزندآوری سوم به بعد احساس دوسوگرایی کمی دارند. به‌طور میانگین، کمترین شدت دوسوگرایی ذهنی، با ۲.۱ مربوط به فرزندآوری سوم به بعد و بیشترین شدت آن با ۴.۲ مربوط

به فرزندآوری دوم است. با توجه به این که در دامنه اندازه‌گیری این سنج، عدد ۴ نشان‌دهنده شدت متوسط است مشاهده می‌شود که شدت دوسوگرایی درباره فرزندآوری دوم حدوداً در این سطح است. در مورد فرزندآوری اول، احساس دوسوگرایی افراد به‌طور میانگین ۳.۶ و پایین‌تر از سطح متوسط قرار دارد. با کنترل متغیرهای سن، تحصیلات و وضع فعالیت، مشاهده می‌شود که رابطه همچنان معنادار است با این تفاوت که از شدت دوسوگرایی ذهنی درباره فرزندآوری اول کاسته می‌شود. احساس دوسوگرایی در فرد می‌تواند معطوف به دو نوع رفتار باروری توفقی یا تعویقی باشد. انتظار می‌رود در مورد فرزندآوری اول، رفتار باروری بیشتر از نوع تعویقی باشد که در این صورت متغیرهای زمینه‌ای مانند سن، تحصیلات و اشتغال می‌تواند نقش تعیین‌کننده‌تری در رفتار باروری داشته باشد و در نتیجه کنترل آن‌ها بر شدت تردید افراد درباره فرزندآوری تاثیر بگذارد.

جدول ۳: نتایج تحلیل رگرسیون خطی دوسوگرایی ذهنی درباره فرزندآوری بر حسب مرتبه فرزندآوری

متغیر	مدل ۱		مدل ۲	
	ضریب رگرسیون	آماره t	ضریب رگرسیون	آماره t
تعداد فرزند (مرتبه فرزندآوری)	-	-	-	-
دو فرزند و بیشتر (فرزندآوری سوم و بالاتر) = گروه مرجع				
بدون فرزند (فرزندآوری اول)	۱.۴۷**	۱۱	۱.۲۱**	۷.۱
یک فرزند (فرزندآوری دوم)	۲.۰۵**	۱۶.۵	۱.۹۷**	۱۶.۲
سن	-	-	-۰.۰۶**	-۰.۲
سطح	غیردانشگاهی = گروه مرجع		-	-
تحصیلات	دانشگاهی		-۰.۰۵	-۰.۵
وضع فعالیت	غیرخانه‌دار = گروه مرجع		-	-
	خانه‌دار		۰.۲۵	۲
	ضریب تعیین	۰.۳۷		۰.۴۴

** معناداری در سطح ۰.۰۱

نتیجه‌گیری

هدف از این پژوهش ارزیابی ظرفیت‌های نظری برای بازساخت رژیم‌های باروری طبیعی و کنترل‌شده بر مبنای مکانیزم‌های شناختی رفتار باروری است. بر این اساس تلاش شد مراحل مختلف گذار باروری از لحاظ آگاهی، عقلانیت و ساختار نگرش درباره فرزندآوری مورد بررسی قرار گیرد. در این مقاله، مفهوم آگاهی، بر این موضوع دلالت دارد که در مراحل مختلف گذار باروری، فرزندآوری می‌تواند با سطوح متفاوتی از تأمل و استدلال همراه باشد. مفهوم عقلانیت نیز به کیفیت این عملکردهای آگاهانه در تناسب با شرایط مختلف اقتصادی اجتماعی و فرهنگی، سطح باروری و نوع ارزش فرزند اشاره می‌کند. تحول در جنبه‌های آگاهانه موضوع باروری و عقلانیت مرتبط با آن می‌تواند از طریق ایجاد تغییر در ساختار نگرش درباره فرزندآوری، رفتار باروری زناشویی را تحت تأثیر قرار دهد. در مجموع، نتایج این پژوهش، ما را به چهار گزاره زیر می‌رساند:

گزاره اول: گرچه رژیم باروری کنترل‌شده نتیجه فرایند بازتولید اجتماعی و مکرر تعارض میان نیروهای نفی‌کننده و تأییدکننده فرزندآوری است، رژیم باروری طبیعی الزاماً نتیجه معکوس چنین فرایندی از تعارض نیروها نیست. علت این امر را می‌توان در نحوه ادراک باروری زناشویی در جوامع پیشامدرن جستجو کرد که در راستای تقویت فرزندآوری عمل می‌کند بی‌آن‌که به سطح معناداری از تأملات آگاهانه نیاز باشد.

گزاره دوم: در جمعیت‌های در حال گذار، کنترل‌پذیری به‌عنوان یک ویژگی باروری به‌طور فزاینده مورد انتظار زوجها قرار می‌گیرد. در نتیجه، فرزندآوری (بعدی) یا پیشگیری از آن، بسته به تعداد فرزند، به موضوعی برای انتخاب آگاهانه زوجها تبدیل می‌شود. اما عقلانیت اقتصادی حاکم بر این دوره سبب می‌شود که نتیجه این انتخاب، از پیش مشخص و در جهت بیشینه‌سازی منافع باشد به این معنا که قیود عینی اقتصادی و نه سطوح بالایی از تأملات ذهنی ارزش‌گذارانه، چارچوب انتخاب زوجها را تعیین می‌کند که عمدتاً در تأیید کنترل باروری است.

گزاره سوم: در جمعیت‌های پساگذار، اهمیت‌یافتن ارزش ذاتی فرزند و نیازهای غیرمادی، بیش از گذشته، فرزندآوری (بعدی) را در معرض ارزش‌گذاری زوج‌ها قرار می‌دهد. در این شرایط کنترل باروری نه صرفاً یک انتخاب آگاهانه بلکه پیامد احتمالی فرایند شناختی آگاهانه‌ای است که بر بستر عقلانیت رویه‌ای شکل می‌گیرد و با تأمل و استدلال بیشتر همراه است.

گزاره چهارم: زمانی که فرزندآوری اول و دوم به مسئله تصمیم‌گیری تبدیل می‌شود، زوج‌ها درباره آن بیشتر تأمل می‌کنند و بنابراین ارزش‌های مثبت و منفی فرزند را به‌صورت آگاهانه‌تری تشخیص می‌دهند. در نتیجه، آن‌ها با دوسوگرایی نگرشی صریح مواجه می‌شوند. این نوع دوسوگرایی در کنار اهمیت‌یافتن جنبه‌های عاطفی ارزش فرزند، نشان می‌دهد که در جمعیت‌های پساگذار ساختار نگرش درباره فرزندآوری به‌شکل قابل توجهی تغییر می‌کند.

کیفیت روابط میان پیش‌آیندهای شناختی رفتار باروری، معیار مناسب برای متمایز کردن مراحل گذار باروری است. هرچه این روابط پیچیده‌تر باشد، گذار باروری در مراحل پیشرفته‌تری قرار دارد. در سطوح پایین‌تر باروری، انتظار می‌رود نقش فرایندهای شناختی تأملی در تعیین رفتار باروری افزایش یابد. در این میان، عامل مهمی که می‌تواند تعیین‌کننده رابطه باروری و فرایندهای شناختی در سطح فردی باشد، ارزش فرزند است. اگر ارزش فرزند وابستگی زیادی به مرتبه فرزندآوری داشته باشد، احتمال آن‌که ارزش‌گذاری زوج‌ها با اندیشیدن و استدلال بیشتر همراه شود افزایش پیدا می‌کند زیرا در این شرایط فرزندآوری یک امر نگرشی کلی نخواهد بود بلکه هر مرتبه از فرزندآوری با مجموعه ارزش‌های خاص خود در نظر گرفته می‌شود.

تأکید این پژوهش بر تقویت دوسوگرایی نگرشی صریح در باروری پساگذار است. زیرا علاوه بر آنکه ارزش‌گذاری‌های مثبت و منفی درباره فرزند وزن قابل توجهی پیدا می‌کند، احتمال آنکه هر دو در سطح فراسناختی نیز مورد تأیید قرار گیرد افزایش می‌یابد. در این جمعیت‌ها، عوامل مختلفی از جمله تداوم باروری در سطح جانشینی یا پایین‌تر و اشاعه آن از طریق

یادگیری اجتماعی، مسئله تصمیم‌گیری درباره باروری را به حوزه فرزندآوری اول و دوم می‌کشاند، جایی که معمولاً سهم تبیین‌های اقتصادی کاهش می‌یابد. با رواج دوسوگرایی صریح در باروری پساگذار انتظار می‌رود که پیش‌آیندهای مختلف از قبیل باورها، تمایلات، نگرش‌ها، هنجارها و قصدها، در یک فرایند آگاهانه‌تری به تعیین رفتار باروری بیانجامد. به‌علاوه، توجه به عقلانیت رویه‌ای در فرزندآوری به‌ویژه در موقعیت‌های بی‌فرزندگی و تک‌فرزندگی که زوج‌ها را به تأمل آگاهانه بیشتری وامی‌دارد، می‌تواند به تبیین جامع‌تر رفتار باروری کمک کند.

یافته‌های تجربی این تحقیق نشان داد که در یک جمعیت پساگذار مانند شهر تهران، ساختار نگرش زنان به باروری بر اساس مرتبه فرزندآوری متفاوت است. نتایج به‌دست آمده از پیمایش با ۴۸۲ نمونه از زنان همسر دار ۱۵-۳۹ ساله در این شهر حاکی از آن است که آن‌ها در نگرش خود به فرزندآوری‌های اول و دوم به‌طور معناداری دوسوگرایی بیشتری را تجربه می‌کنند و این احساس دوسوگرایی برای فرزندآوری دوم بیشتر است. اساساً نوع ارزش‌ها و کارکردهایی که دو فرزند اول می‌توانند داشته باشند اجازه نمی‌دهد که ارزش‌های رقیب اقتصادی یا فرهنگی به‌سادگی نگرش افراد را درباره آن تغییر دهد. بنابراین انتظار می‌رود که احتمال تشکیل نگرش‌های یکپارچه و قطعی در این موارد کاهش یابد و در نتیجه، تعارض به‌وجود آمده میان ارزش‌گذاری‌های مختلف باعث تشدید احساس دوسوگرایی نزد افراد شود. یافته‌های این مطالعه نشان داد که حداقل از لحاظ مفهومی به‌نام دوسوگرایی ذهنی، نمی‌توان وجود چنین رابطه‌ای میان ساختار نگرش و مرتبه فرزندآوری را نادیده گرفت.

به‌لحاظ تجربی، در بررسی رابطه نگرش و رفتار از جمله رفتار باروری، استفاده از رویکرد انتظار- ارزش^۱ و نظریه‌های مرتبط با آن مانند کنش مستدل^۲ (Fishbein & Ajzen, 1975) و

1 Expectancy-Value

2 Reasoned Action

رفتار برنامه‌ریزی شده^۱ (Ajzen, 1991)، متداول است. زمانی که در موضوع فرزندآوری، تأمل آگاهانه افراد بیشتر می‌شود و میان منابع عاطفی و شناختی تشکیل نگرش‌ها تعارض به وجود می‌آید، نقش ساختار نگرش در تعدیل رابطه نگرش و رفتار باروری افزایش می‌یابد. بنابراین مدل‌های تجربی بهتر است در کنار اندازه‌گیری نگرش و قصد افراد درباره فرزندآوری، جنبه‌های مختلف ساختار نگرش مانند دوسوگرایی‌ها و ناهماهنگی‌های شناختی - عاطفی را نیز مورد توجه قرار دهند. علاوه‌براین، با افزایش احتمال بازاندیشی افراد درباره فرزندآوری‌های اول و دوم، تبیین رفتار باروری در شرایط باروری زیرسطح جانشینی نیازمند مدل‌هایی است که رویکرد فراشناختی در آن تقویت شده باشد تا نه تنها نگرش‌های افراد درباره فرزندآوری بلکه اطمینان آن‌ها به آن نگرش‌ها نیز مورد بررسی قرار گیرد.

منابع

میرزایی، محمد (۱۳۸۴). *جمعیت و توسعه با تأکید بر ایران (ده مقاله)*، تهران: انتشارات مرکز مطالعات و پژوهش‌های جمعیتی آسیا و اقیانوسیه.

Ajzen, I. (1991). "The Theory of Planned Behavior." *Organizational Behavior and Human Decision Processes* 50: 179-211.

Bachrach, C. A., and S. P. Morgan (2013). "A Cognitive-Social Model of Fertility Intentions." *Population and Development Review* 39(3): 459-485.

Becker, G. S. (1976). *The Economic Approach to Human Behavior*, Chicago: University of Chicago Press.

Becker, Gary S. (1960). "An Economic Analysis of Fertility," in Universities-National Bureau Committee for Economic Research, *Demographic and Economic Change in Developed Countries*. Princeton: Princeton University Press.

Bongaarts, J. (1993). The Supply-Demand Framework for the Determinants of Fertility: An Alternative Implementation." *Population Studies: A Journal of Demography* 47(3): 437-456.

- Bongaarts, J. (2002). "The End of the Fertility Transition in the Developed World." *Population and Development Review* 28: 419-443.
- Briñol, P., Petty, R. E., & Stavraki, M. (2019). "Structure and Function of Attitudes." In *Oxford Research Encyclopedia of Psychology*.
- Briñol, P., Petty, R. E., & Wheeler, S. C. (2006). "Discrepancies between Explicit and Implicit Self-concepts: Consequences for Information Processing." *Journal of Personality and Social Psychology*, 91: 154-170.
- Caldwell, J. C. (1976). "Toward a Restatement of Demographic Transition Theory." *Population and Development Review* 2(3-4): 321-366.
- Caldwell, J. C. (1977). "The Economic Rationality of High Fertility: An Investigation Illustrated with Nigerian Survey Data." *Population Studies* 31(1): 5-27.
- Carter, A. T. (2001). "Social Processes and Fertility Change: Anthropological Perspectives," in J. B. Casterline (ed.), *Diffusion Processes and Fertility Transition*, Pp. 138-178. Washington, D.C.: National Academy Press.
- Cleland, J., and C. Wilson (1987). "Demand Theories of the Fertility Transition: An Iconoclastic View." *Population Studies* 41: 5-30.
- Coale, A. J. (1973). "The Demographic Transition Reconsidered." in International Population Conference. Liege. Vol. 1, Pp. 53-72. Liege: IUSSP.
- De Bruijn, B. J. (2006). "Fertility: Theories, Frameworks, Models, Concepts," in G. Caselli, J. Vallin, and G. Wunsch (eds.), *Demography: Analysis and Synthesis*, Vol. 1, Pp. 549-569. Elsevier Academic Press.
- Deutsch, R., B. Gawronski, and F. Strack (2006). "At the Boundaries of Automaticity: Negation as Reflective Operation." *Journal of Personality and Social Psychology* 91: 385-405.
- Eagly, A. H. and S. Chaiken. (1993). *The Psychology of Attitudes*, Orlando, FL: Harcourt Brace Jovanovich.
- Easterlin, R. (1975). "An Economic Framework for Fertility Analysis." *Studies in Family Planning* 6(3): 54-63.
- Esping-Anderson, G., and F. C. Billari (2015). "Re-theorizing family demographics." *Population and Development Review* 41(4): 607-628.
- Fishbein, M., and I. Ajzen (1975). *Belief, Attitude, Intention, and Behavior: An Introduction to Theory and Research*, Reading, MA: Addison-Wesley.
- Fishbein, M., and I. Ajzen (2010). *Predicting and Changing Behavior: The Reasoned Action Approach*, New York: Psychology Press.

- Friedman, D., M. Hechter, and S. Kanazawa (1994). "A Theory of the Value of Children." *Demography* 31: 375-401.
- Gilbert, D. T. (1991). "How Mental Systems Believe." *American Psychologist* 46: 107-119.
- Greenwald, A. G., and M. Banaji (1995). "Implicit Social Cognition: Attitudes, Self-esteem, and Stereotypes." *Psychological Review* 102: 4-27.
- Harper, F. D., and M. Guilbault (2008). "Maslow's Hierarchy of Basic Needs," in N. J. Salkind (ed.), *Encyclopedia of Educational Psychology* Vol.1&2, Pp. 633-693. Los Angeles: Sage Publications.
- Hasson, U., J. P. Simmons, and A. Todorov (2005). "Believe It or Not: On the Possibility of Suspending Belief." *Psychological Science* 16: 566-571.
- Henry, L. (1961). "Some Data on Natural Fertility." *Eugenics Quarterly* 8(2): 81-91.
- Horn, L. R. (1989). *A Natural History of Negation*, Chicago: The University of Chicago Press.
- Jung Grant, S., P. Malaviya, and B. Sternthal (2004). "The Influence of Negation on Product Evaluations." *Journal of Consumer Research* 31: 583-591.
- Knodel, J. E. (1988). *Demographic Behavior in the Past*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Knodel, J., and E. van de Walle (1986). "Lessons from the Past: Policy Implication of Historical Fertility Studies," in A. Coale and S. Watkins (eds.), *The Decline of Fertility in Europe*, Pp. 390- 419. Princeton: Princeton University Press.
- Leibenstein, H. (1957). *Economic Backwardness and Economic Growth*, New York: John Wiley.
- Lesthaeghe, R. (2010). "The Unfolding Story of the Second Demographic Transition." *Population and Development Review* 36: 211-51.
- Lesthaeghe, R. (2015). "Second Demographic Transition." in G. Ritzer, (ed.), *The Blackwell Encyclopedia of Sociology*. John Wiley & Sons.
- Lesthaeghe, R. (2020). "The Second Demographic Transition, 1986-2020: Sub-replacement Fertility and Rising Cohabitation—A Global Update." *Genus* 76(1): 1-38.
- Luci-Greulich, A., and O. Thévenon (2014). "Does Economic Advancement 'Cause' a Re-increase in Fertility? An Empirical Analysis for OECD Countries (1960-2007)." *European Journal of Population* 30(2): 187-221.
- Lutz, W., and S. Scherbov (2008). *Exploratory Extension of IIASA's World Population Projections: Scenarios to 2300*, IIASA Interim Report, IR-08-022. IIASA: Laxenburg, Austria.

- Lutz, W., V. Skirbekk, and M. R. Testa (2006). "The Low-Fertility Trap Hypothesis: Forces that May Lead to Further Postponement and Fewer Births in Europe." *Vienna Yearbook of Population Research* 2006, Pp. 167-192.
- Maio, G. R., Bell, D. E., & Esses, V. M. (1996). "Ambivalence and Persuasion: The Processing of Messages about Immigrant Groups." *Journal of Experimental Social Psychology*, 32: 513-536.
- Maslow, A. (1954). *Motivation and Personality*, New York: Harper & Row.
- Mayo, R., Y. Schul, and E. Burnstein (2004). "I Am Not Guilty" vs. "I Am Innocent": Successful Negation May Depend on the Schema Used for Its Encoding." *Journal of Experimental Social Psychology* 40: 433-449.
- McNicol, G. (1992). "The Agenda of Population Studies: A Commentary and Complaint." *Population and Development Review* 18(3): 399-420.
- Miller, W. B. (2011). "Differences between Fertility Desires and Intentions: Implications for Theory, Research, and Policy." *Vienna Yearbook of Population Research* 9: 75-98.
- Miller, W. B., and J. L. Rodgers (2001). *The Ontogeny of Human Bonding Systems*. Boston: Kluwer.
- Morgan, S. P. (2003). "Is Low Fertility a Twenty-First-Century Demographic Crisis?" *Demography* 40: 589-603
- Myrskylä, M., H.-P. Kohler, and F. C. Billari (2009). "Advances in Development Reverse Fertility Declines." *Nature* 460: 741-743.
- Osgood, C., and M. M. Richards (1973). "From Yang and Yin to *and* or *but*." *Language* 49: 380-412.
- Palloni, A. (2001). "Diffusion in Sociological Analysis." in J. B. Casterline (ed.), *Diffusion Processes and Fertility Transition*, Pp. 66-114. Washington, D.C.: National Academy Press.
- Palloni, A., and H. Rafalimanana (1999). "The Effects of Infant Mortality on Fertility Revisited: New Evidence from Latin America." *Demography* 36(1): 41-58.
- Petty, R. E., and P. Briñol (2008). "Implicit Ambivalence: A Meta-Cognitive Approach." in R. E. Petty, R. H. Fazio, and P. Briñol (eds.), *Attitude: Insights from the New Implicit Measures*, Pp. 119-161. New York: Psychology Press.
- Petty, R. E., Briñol, P., & Johnson, I. (2012). "Implicit Ambivalence." In B. Gawronski, & F. Strack (Eds.), *Cognitive Consistency: A Fundamental Principle in Social Cognition* (pp. 178-201). New York, NY: Guilford.

- Petty, R. E., P. Briñol, and K. G. DeMarree (2007). "The Meta-Cognitive Model (MCM) of Attitudes: Implications for Attitude Measurement, Change, and Strength." *Social Cognition* 25(5): 657–686.
- Preston, S. (1975). "Health Programs and Population Growth." *Population and Development Review* 1: 189- 199.
- Priester, J. M. & Petty, R. E. (1996). "The Gradual Threshold Model of Ambivalence: Relating the Positive and Negative Bases of Attitudes to Subjective Ambivalence." *Journal of Personality and Social Psychology*, 71: 431–449.
- Rindfuss, R. R., K. B. Guzzo., and S. P. Morgan (2003). "The Changing Institutional Context of Low Fertility." *Population Research and Policy Review* 22: 411-438.
- Rosero-Bixby, L. (1998). "Child Mortality and the Fertility Transition: Aggregated and Multilevel Evidence from Costa Rica," in M. R. Montgomery and B. Cohen (eds.), *From Death to Birth: Mortality Decline and Reproductive Change*, Pp. 384-410. Washington, D.C.: National Academy Press.
- Simon, H. A. (1976). "From Substantive to Procedural Rationality," in T. J. Kastelein, S. K. Kuipers, W. A. Nijenhuis, and G. R. Wagenaar (eds.), *25 Years of Economic Theory: Retrospect And Prospect*, Pp. 65-86. Leiden: Martinus Nijhoff Social Sciences Division.
- Simon, H. A. (1986). "Rationality in Psychology and Economics." *The Journal of Business* 59: S209-S224.
- Sobotka, T. (2017). "Post-Transitional Fertility: The Role of Childbearing Postponement in Fuelling the Shift to Low and Unstable Fertility Levels." *Journal of Biosocial Science* 49(S1): S20-S45.
- Triandis, H. C. (1995). *Individualism & Collectivism*, New York: Westview Press.
- van de Walle, E. (1992). "Fertility Transition, Conscious Choice and Numeracy." *Demography* 29(4): 487–502.
- van de Walle, F. (1986). "Infant Mortality and the European Demographic Transition." in A. Coale and S. Watkins (eds.), *The Decline of Fertility in Europe*, Pp. 201– 233. Princeton: Princeton University Press.
- Wilson, C. (2013). "Thinking about Post-transitional Demographic Regimes: A Reflection." *Demographic Research* 28(46): 1373–1388.
- Wilson, T. D., S. Lindsey., and T. Y. Schooler (2000). "A Model of Dual Attitudes." *Psychological Review* 107: 101–126.
- Zhao, ZH. (1997). "Deliberate Birth Control Under a High-Fertility Regime: Reproductive Behavior in China Before 1970." *Population and Development Review* 23(4): 729-767.